

## ویژگی‌های قانون در نظام دینی

حجت الاسلام والمسلمین دکتر احمد مبلغی<sup>۱</sup>

ترجمه: بوذر دیلمی

### چکیده

قانون در نظام دینی به جهت دو وظیفه‌اش اهمیت ویژه‌ای دارد: یکی آن که فقه را اجرایی می‌کند؛ و بعد آن را از رکود و برکناری از عرصه اجتماعی حفظ می‌گرداند. از این رو قانون در نظام دینی ویژگی‌هایی دارد که دیگر نظام‌ها ندارند و با همه معارف اسلامی ارتباط تنگاتنگ دارد؛ نیز باعث می‌شود فقه، ظهور و نمود پیدا کند؛ چنان که تکیه و تأکید آن بر مطالبات زندگی اجتماعی است؛ بین قانون و اخلاق تعامل و ارتباط وجود دارد. از این رو در سه محور می‌توان از آن دو بحث کرد:

اخلاق قانون؛ اخلاق در قانون؛ رابطه اخلاق با قانون.

**کلید واژه:** قانون، نظام دینی، رابطه فقه و قانون، اخلاق، سنت عملی پیامبر

---

۱. مدرس خارج حوزه علمیه قم و رئیس مرکز تحقیقات اسلامی مجلس شورای اسلامی.

قانون در نظام دینی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، زیرا این وظیفه‌ی اساسی را بر عهده دارد که موارد فقه را در مرحله‌ی اجرا، عملیاتی کند و نیز نگذارد که دچار عدم کارایی یا انزوا در عرصه‌ی عمل شود.

از این رو نیکوست که قانون در چنین نظامی با ویژگی‌های افزون‌تری تمایز یابد — بیشتر از آن چه در سایر نظام‌ها قوانین بدان ویژگی‌ها متمایز می‌شوند — که بدان ارزش و قدرت در حد بالایی بدهد و قداست ویژه و نوع خاصی از احترام ببخشد. بعضی از این ویژگی‌ها را به اختصار ذکر می‌کنیم:

### اول: پیوند تنگاتنگ قانون با همه‌ی معارف اسلامی

این ویژگی در امور زیر تبلور می‌یابد:

۱. با این که از بارزترین مبانی و اصول قانون در نظام دینی، فقه است، ولی نظام‌های دینی، تنها از فقه تشکیل نمی‌شوند، زیرا پیوند استواری بین فقه و دیگر علوم دینی، مانند کلام و اخلاق هست. بنابراین لازم است قانون در مسائل عقلی و دقیق از فقه و علوم دیگر دینی نیز یاری جوید.

به عبارت دیگر، قانون در نظام دینی باید نماد و مظهر پیوند اجزای دین با یکدیگر، و تجلی‌گاه

هماهنگی عناصر اساسی با دین باشد.

فقه برابر با دین نیست، ولی نهایت چیزی که می‌توان انجام داد، این است که فقه را از مهم‌ترین

عناصر دین قرار داد و این که فقه می‌تواند وظیفه‌ی دین را وقتی با علوم دیگر مانند اخلاق، عرفان،

کلام و... یکپارچه و متحد می‌شود، انجام دهد.

۲. از آن جایی که قانون در نظام دینی مظهر فقه شمرده می‌شود، و این که فقه نمی‌تواند از

دیگر عناصر و عوامل جدا شود، پس قانون نیز نمی‌تواند از دیگر عوامل در نظام دینی

جدا شود، بنابراین قانون توانایی آن را دارد که وظایف عام و فراگیر خود را انجام دهد

آن هنگام که در ژرفای نظام فقهی رسوخ و نفوذ کند، و وظیفه‌ی اساسی اش را در جامعه

به انجام رساند، بی آن که از فقه دور و برکنار بماند.

۳. هم‌چنان که فقه عرصه را بر دیگر عناصر در نظام دینی تنگ نمی‌کند، بلکه می‌کوشد که فضا را برای ابراز وجود سایر علوم بگشاید تا جایگاه و نقش مناسب خویش را در نظام بیابد، هم چنین قانون نباید نتیجه‌ی نهایی و سخن نهایی در نظام دینی باشد و درها را در این نظام بر دیگر عرصه‌های مهم ببندد.

سامان دهی پیوند قانون استوار بر دین، با سایر عرصه‌های دین و دیگر علوم دینی، مقصود از پیوند دین با قانون است.

بنابراین، شناخت ویژگی‌ها و شروط پیوند فقه با دیگر عناصر دین، گام اول در فرآیند قانون‌گذاری دینی است و هم‌چنان که فقه مانع نمی‌شود که دیگر عرصه‌های دینی جایگاه علمی خود را بیابند و فضایی گسترده فرا روی آن‌ها قرار می‌دهد، قانون نیز باید از این علوم چشم‌پوشد و از آن‌ها جدا نشود که موضعی جدا از این علوم بگیرد.

نکته‌ی جالب در این جا آن است که ضروری نیست قانون‌گذاران در عرصه‌ی دینی، مثلاً علم کلام را به صورتی کامل بشناسند و از جزئیات دقیق آن آگاهی داشته باشند، بلکه همین قدر کافی است که آنان، قوانین را بر اساس مقتضیات کامل این علم تنظیم کنند، و قانونی که بر اساس دین استوار است، لازم است ستون‌هایش بر اساس استنتاج‌ها و جزئیات ریز و دقیق متکی نباشد، مثلاً از محورها و اصول علم کلام این اعتقاد است که خدای تعالی، مهربان و بخشایشگر است و دین او بر گذشت و تسامح و آسان‌گیری و تساهل استوار است، بنابراین در پرتو این عقیده کافی است که دیگر مجالی برای تدوین قانونی سخت‌گیرانه نماند که باعث شود فضای دین سمحه و سهله آسیب ببیند.

### ویژگی دوم: جلوه‌گر شدن فقه واقعی توسط قانون

فقه با واقعیت ارتباط دارد و نمی‌توان آن را از واقعیت جدا کرد، گرچه فقها در مواقعی از رسیدن به حکم واقعی در می‌مانند، ولی در نهایت، فقیه نمی‌تواند از زندگانی واقعی برکنار باشد و مشروعیت فقه تا حد زیادی بر وجود فلسفه‌ی واقع‌نگرانه استوار است، زیرا در غیر این صورت، مراجعه‌ی متدینان به شرع به عنوان هدایتگر و آگاه از واقعیت‌های زندگانی، غیرمنطقی خواهد بود.

پیامد واقع‌نگری فقه در شریان‌ها و جزئیات زندگانی‌ای که در آن می‌زیسیم، بیشتر احساس

می‌شود، آن‌گاه که جزئیات این واقع‌نگری در قانون متجلی می‌شود. چون قانون حضور فقه را بین مردم به صورت عملی تضمین می‌کند، به طوری که قانون‌گذاران نمی‌توانند تصویری از واقعیت فقه بدهند، وقتی استنتاج‌شان از قانون خشک و یک بُعدی باشد.

وجود مواد قانونی که موارد متعدد دارند و آن‌ها را می‌توان در اوضاع مختلف اجرا کرد، از جمله عواملی شمرده می‌شود که به رسیدن به حالتی که بیشترین تناسب را با واقعیت داشته باشد، کمک می‌کند. چنان که قوانینی که بدون توجه به واقعیت زندگی صادر می‌شود و به تحلیل‌ها و اظهار نظرهایی که متناسب با اوضاع و شرایط مختلف است ملتزم نیست، نه تنها اسباب شکست و ناکامی را فراهم می‌کند، بلکه به فروپاشی و انهدام و ناکامی آن قوانین می‌انجامد که نتیجه‌ی انکار واقعیت زندگی است.

علاوه بر این، عوامل دیگری هست که چشم‌انداز را نشان می‌دهد و به تحکیم راه‌های منجر به هماهنگی بیشتر بین قانون و واقعیت زندگی کمک می‌کند از جمله‌ی آن‌هاست:

۱. جدایی بین شیوه‌های نگارش نوشتن قانون. اگر تدوین‌کنندگان قانون بر شیوه‌ای مناسب و مشخص اعتماد کنند، در عرصه‌ی تدوین در پرتو تفکیک میان اوضاع مختلف از تجربه‌ای گسترده بهره‌مند خواهند شد.

شناخت اختلاف موارد مشابه و تشخیص آن‌ها به قانون‌گذار یاری می‌رساند که واقعیت‌های حاکم را درک کند و بین اوضاع و موقعیت‌های گوناگون فرق بگذارد و موضوعات را تشخیص دهد، آن‌گاه احکام مناسب صادر کند، به جای آن که احکام سخت‌گیرانه و سنگدلانه وضع نماید که گاه به اجبار همه به گردن نهادن بدان احکام در وضعیتی نامناسب می‌انجامد.

۲. روشنی در تدوین، زیرا نمی‌توان قائل شد که امکان ایجاد هماهنگی بین قانون با واقعیت‌ها امری عملی است، مگر آن که قانون از ابهام و عدم شفافیت پیراسته و مجرد باشد، چون ابهام در قانون یعنی ایجاد مجراهای تاریک که گاه عبور از طریق آن به منحرف کردن قانون از هدف اصلی‌اش منجر می‌شود، علاوه بر آن که زمینه برای تفسیر به رأی به وجود می‌آورد که در این هنگام فرصت مناسبی برای سوء استفاده از قانون پیش می‌آید.

بنابراین قانون هر چه بیشتر به واقعیت توجه کند و به عبارت دیگر هر قدر واقع‌گرایی در قانون از طریق پرداختن به پاره‌ای از تدابیر اساسی افزون شود، قوانین دارای استواری و اطمینان بیشتری خواهند بود.

### ویژگی سوم: تأکید و تمرکز قانون بر نیازهای زندگی اجتماعی انسان

هم قانون و هم فقه در معرض نقد و توجه محافل فرهنگی جامعه به ویژه حقوق دانان و فقیهان برگزیده هستند، در نتیجه قانون باید با شروط و ویژگی‌های برتر و دقیقی وضع شده باشد که از سویی بر گستردگی محدوده آن تکیه کند و از سویی دیگر بر چگونگی تدوین و انتشارش، زیرا قانون جلوه‌ای آشکار در زندگی انسانی به شمار می‌آید، به گونه‌ای که در تار و پود زندگی اجتماعی و سیاسی انسان جریان می‌یابد و جایگاه نخست را در چارچوب و محدوده‌ی اهتمام مردم، اشغال می‌کند. از همین روست که لازم است تأکید کرد که متن قانونی مانند متن فقهی با جلوه‌ای شایسته‌ی قانون و با ویژگی‌ها و شروط عالی ظاهر شود.

اما این که موارد فراوانی یافت می‌شود که مشتمل بر پدیده‌ی ناهماهنگی میان فتوا و احکام کلی است، تنها نتیجه‌ی اختلاف دیدگاه فقها و یا اختلاف واژگان و اصطلاح در بیان فتاوایشان است... با این که قانون تنها این نیست که اراده‌ی همه‌ی جامعه را در اجرا و پیروی از دیدگاهی فقهی انعکاس دهد. بلکه فراتر از این است. از این رو لازم است قانون از طریق بازنگری مواضع و تعاملات خود و روابط افراد جامعه و... پرتو خود را با دقتی اکید بر تمام قضایای خاص و عام جامعه بیفکند و با آن‌ها با جدیتی بسیار در ارتباط باشد، زیرا اهمیت دادن به قانون در این سطح، نقشی ممتاز در سامان‌دهی مسئولیت‌ها و وظایف متعدد جامعه ایفا می‌کند.

قانون، میثاق و قراردادی برای نظم عمومی شمرده می‌شود، از این رو نمی‌تواند از دغدغه‌ها و خواسته‌های مردم در گذرد و از مشکلات عموم شهروندان چشم‌پوشد و به نظرات آنان، با آزادی گوش ندهد. در نتیجه لازم است قانون در سطحی مناسب در عرصه‌ی پاسخ‌گویی به خواسته‌های افکار عمومی باشد.

### ویژگی چهارم: وجود پیوند دو جانبه بین قانون و اخلاق

اخلاق منزلتی مهم در نظام دینی دارد، زیرا در همه‌ی عرصه‌های گوناگون نظام دینی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. هیچ بخشی از نظام دینی نیست مگر آن که اخلاق در آن اثر نافذ غیرقابل انکاری دارد. این از آن روست که مبانی و بنیان‌های نظام دینی از تعالیم دین‌یاری می‌گیرد که تعالیمی کریمانه و آسمانی است. در سایه این نظام، اخلاق نقش روشنی در زوایای مختلف عرصه‌ی سیاسی نظام از طریق پیوند تنگاتنگ میان اخلاق و قانون دارد.

در این زمینه می‌توان در سه محور بحث کرد که عبارتند از:

– اخلاق قانون؛ – اخلاق در قانون؛ – رابطه‌ی متقابل اخلاق با قانون.

۱. اخلاق قانون: روشن است که هر عمل کار اجتماعی یا فردی که در چارچوب جامعه جریان دارد، سمت و سویی اخلاقی دارد، یعنی به مجموعه‌ای از اخلاقیات نظری و عملی، متصف است که نتیجه رعایت نکردن آن امور، تحقق نیافتن عمل اجتماعی به شکل مطلوب است یا نتیجه‌ی آن معکوس است یا به نتیجه‌ای ضعیف می‌انجامد یا به عرصه‌های دیگر اجتماعی زیان وارد می‌کند.

اخلاقیات، مجموعه عملکردها و رفتارهایی است که در سامان‌دهی زوایای عمل اجتماعی به شکلی پذیرفتنی و به صورتی مطلوب تأثیر گذار، سهیم است.

عمل اجتماعی در عرصه‌های مختلف، مانند اخلاق پزشکی، اخلاق بازار و تجارت یا رفتار تاجران، اخلاق و رفتار پدر در خانواده، اخلاق معلم، اخلاق استاد و شاگرد و... نمونه‌های عملی و عینی دارد، بنابراین همه‌ی این موارد در چارچوب اخلاق قرار می‌گیرد.

قانون نیز در چارچوب اخلاق قرار می‌گیرد، زیرا قانون جهت عملی و اجرایی را بر عهده دارد؛ یعنی باید قانون اجرا و عملیاتی شود، چه خود حکومت اجرا کننده‌ی آن باشد، چه سازمان‌های حکومتی و چه خود افراد ملت.

سؤال در این جا، این است که هدف از اخلاق قانونی چیست؟ چه مشکلاتی از نبود مثل این

اخلاق ناشی می‌شود؟

اخلاق قانونی در پی آن است که قانون به صورتی وضع نشود که صوری و ظاهری به نظر برسد. به تعبیر دیگر، هدف اخلاق قانون این است که اجرای قانون از طریق نیرنگ و فریب مردم صورت نگیرد، بلکه بر اساس صدق و صفا و یکرنگی باشد.

آیا درست است که قانون چند قسمت شود؛ یعنی بعضی از بخش‌های آن اجرا و بدان عمل شود، نه همه‌ی آن‌ها؟ تبعیض در اجرا (که بعضی از بخش‌های قانون اجرا شود و بعضی دیگر اجرا نشود) آثار منفی‌ای بر جای می‌گذارد که ضرر آن به اجتماع برمی‌گردد. لازم است تدابیری مناسب اتخاذ و جلو ایجاد این آثار از طریق بسترسازی مناسب برای ارزش‌ها و رفتارها در این زمینه گرفته شود؛ به گونه‌ای که قانون به هدف خود از انشا و ایجاد برسد و در این عرصه به موفقیت عملی دست یابد، اگر چه احتمال دارد اجرای قانون در بعضی از موارد سخت و دشوار باشد.

بنابراین، اخلاق قانونی، اهداف گوناگون اجتماعی دارد که اگر کاملاً مراعات نشود، ممکن است خود قانون در مرحله‌ی اجرا دچار پیامدهای منفی و گرفتار پاره‌ای از اشکال‌ها یا بیش از اینها شود، که ضررش به جامعه باز می‌گردد.

از این رو برای آن که اجرای قانون با موفقیت کامل انجام شود، باید به شناخت اهداف مترتب بر اخلاق قانونی یا مترتب بر رعایت اخلاقی که با قانون هماهنگ است، اهتمام ورزید.

هم‌چنان که اخلاق قانونی، در مقیاس بالایی حساس و مهم است به گونه‌ای که نادیده‌انگاری و بی‌توجهی به آن باعث می‌شود که قانون به ابزار هرج و مرج و آشوب تبدیل شود، با آن که قانون وضع شده تا نظم را برقرار سازد؛ از این رو با اجرا و عملی‌نشدن اخلاق قانونی، قانون به وسیله‌ای برای اغتشاش و ناآرامی یا بیش از آن بدل خواهد شد که به ایجاد اغتشاش و اختلال و بی‌نظمی در نظم جامعه می‌انجامد.

۲. اخلاق در قانون: قانون علاوه بر این که باید به همه‌ی زوایای جامعه و ارتباط بین افراد آن اهمیت بدهد و همه‌ی ابعاد و جنبه‌های جامعه را مراعات کند، شایسته است که از ابعاد اخلاقی غافل نشود و گنجاندن مواد اخلاقی به ویژه اخلاق عملی را در مضمون و محتوایش وانگذارد، زیرا چنین اخلاقی را باید به قانونی زنده تبدیل کرد و گرنه بی‌محتوا

خواهد ماند.

در حقیقت می‌توان اخلاق عملی را - به معنایی - از جنبه‌هایی اخلاق فقهی نامید. از آن جا که قانون باید حقوق را تأمین و تضمین کند، گریزی نیست که اخلاق عملی را که بُعدی فقهی دارد - یعنی مسئولیت ضمانت حقوق مردم را عهده‌دار است به قانون تبدیل کنیم. افزون بر اخلاق عملی (که گاهی اوقات آن را اخلاق اداری یا رسمی می‌نامند) ناچار باید این دغدغه‌های اخلاقی را در قانون در نظر گرفت، یعنی نباید قانون سخت و قاطع تا سرحد قساوت یا نرم و ملایم تا سرحد بی‌مبالاتی باشد. به عبارت دیگر، لازم نیست از سمت و سوی اخلاقی به این دغدغه‌ها پیراسته و خالی باشد، بلکه باید قانون تا نهایت درجه اخلاق، اخلاقی باشد. از آن جا که هر کس که در جامعه است، باید از ارتباط متقابل اخلاقی بهره‌مند شود، ما هم به سهم خود لازم است اخلاق را به صورتی تدوین کنیم که نقش صحیح و مؤثر خود را در جامعه ایفا کند؛ به گونه‌ای که طوری با جامعه تعامل کند که باعث تقویت اخلاق جامعه گردد و جامعه اخلاقی به وجود آید. البته این امر نباید به شکلی باشد که مانع تأمین حقوقی شود که در خصوص اخلاق ضروری و واجب است.

۳. تعامل اخلاق با قانون: قرآن کریم به التزام و پای‌بندی به قانون و اخلاق با هم، دستور داده است. خدای تعالی می‌فرماید: «خداوند به عدل و احسان فرمان می‌دهد»<sup>۱</sup>. زیرا عدل اوج همه‌ی مسائلی شمرده می‌شود که شایسته است قانون در پی آن باشد. اساساً وظیفه و کارکرد قانون بر تحقق عدل و گسترش آن متکی است، چنان که احسان در رأس سلسله مراتب اخلاق پسندیده قرار دارد، بلکه احسان بنیان اخلاق است و این دو موضوع باید دوش به دوش یکدیگر به پیش بروند، یعنی صرف تدوین قانون اخلاقی کافی نیست، بلکه قانون نیز باید محتوای اخلاقی داشته باشد، به گونه‌ای که قانون را در ایفای نقش آن در جامعه کامل گرداند، بدین معنا که اخلاق تکمیل‌کننده‌ی قانون باشد، همان طور که قانون تکمیل‌کننده‌ی اخلاق است.

۱. سوره نحل، آیه ۹۰.

چنان که شایسته است عدالت در جامعه به وجود آید، شایسته است احسان نیز به وجود آید، همان طور که بذل توجه به موضوع قصاص لازم است، بذل توجه به عفو و گذشت نیز ضروری است، زیرا هر یک از آن دو از تندی و تیزی دیگری می‌کاهد، در نتیجه، این دو نوعی توازن در جامعه به وجود می‌آورند.

بر این اساس، برماست که فرهنگ اخلاق را رواج دهیم، علاوه بر این که فرهنگ قانون را رواج و عمق می‌بخشیم؛ همان طور که لازم است برنامه‌های هر دولتی بر این امر متمرکز باشد که جامعه را در وضعیتی قرار دهد که براساس هماهنگی بین قانون و اخلاق متکی باشد و جهت‌گیری سیاست‌ها به سوی ایجاد هماهنگی بین آن دو باشد، و گرنه هدف از عدالت و اخلاق تحقق نمی‌یابد. در حقیقت هیچ یک از اخلاق و قانون نمی‌توانند به شکلی مطلوب تحقق یابند مگر آن که یکی از آن دو در کنار دیگری، حضور مقتدرانه در جامعه داشته باشند.

اخلاق فضا را لطیف و دل‌پذیر و زیبا می‌سازد و از به وجود آمدن دشواری‌ها و آشوب‌ها و دغدغه‌هایی که گاهی جامعه‌ای که با تمام توان، به حق ملتزم است، دچار آن می‌شود، می‌کاهد؛ این از سویی، و از سوی دیگر، اگر قانون از جامعه رخت بربندد، تحقق عدالت در چنین جامعه‌ای ممکن نخواهد بود و این امر نیز به سهم خود به بی‌اخلاقی منجر می‌شود.

به هنگام سخن از ایجاد تعامل جدی بین اخلاق و قانون با این پرسش روبه‌رو می‌شویم که سرچشمه‌های این تعامل چیست؟ آیا تنها قرآن کریم است؟ شاید سؤال جدی‌تر این باشد که آیا در سنت شریف چیزی هست که بتوان از آن در این عرصه بهره برد؟ سنت عملی پیامبر، منبع فقه قانون و اخلاق قانون است.

نبی گرامی اسلام در عرصه‌ی سامان‌دهی اجتماع و تحکیم پایه‌های اخلاق ستوده در آن، راه و روش‌های مختلف و عملکردهای گوناگونی داشت که از جمله‌ی آن‌ها اوامر و نواهی بود که برای بنیان‌گذاری نظام و عدالت و اخلاق در جامعه بیان می‌کرد. این اوامر و نواهی، گرچه قولی (گفتاری) بودند ولی فعل را هم در برمی‌گرفتند؛ چون اقدام به امر و نهی، فعل و رفتار به حساب می‌آید.

سنت قولی، احکام شرعی است که پیامبر به صورت احادیث و روایات بیان می‌داشتند، اما

احکامی که برای ایجاد نظام در حکومت صادر می‌کردند، این قسم، یعنی سنت پیامبر صلی الله در صادر کردن احکام سامان‌دهی اجتماع همراه با آموزه‌های اخلاقی و امر به مکارم اخلاقی بود که شاید بتوان آن را بخشی از تلاش‌های پیامبر اکرم در جهت ایجاد رابطه بین اخلاق و قانون دانست. شایان ذکر است که در این جا بسیاری از ابعاد اخلاقی وجود دارد که پیامبر آن‌ها را در احکامی که برای مردم صادر کرده، مورد تأکید قرار داده است و می‌توان آن احکام را با قانون مرتبط دانست، بنابراین انعکاس دهنده‌ی علاقه‌ی شدید پیامبر اعظم به بیان اوامری برای نظم و سامان‌دهی اجتماع است، به گونه‌ای که بیانگر تأکید حضرت بر مثل این گونه تعاملات و ارتباطات است.

پیامبر اکرم برای این که در ضمن آموزه‌های حکومتی‌اش مجموعه‌ای از اخلاق را تأمین کند، تلاش می‌کرد و مصلحت‌هایی را از این طریق تأمین می‌کرد. همچنین مصالحی وجود داشت که از راه‌های دیگری غیر از قانون‌گذاری تأمین می‌کرد و شخصاً به تحکیم رابطه‌ی بین اخلاق و احکام حکومتی اقدام می‌کرد.

آیا تأکیدهای پیامبر تعاملاتی که در عرصه‌ی قانون‌گذاری داشت، برای صرف امر و نهی بود یا اوامر و نواهی را چونان پایه‌ای می‌دانست که در عرصه‌ی حکومت بر آن تکیه می‌کند یا تنها برای ایجاد فضایی دل‌نشین و آرام می‌کوشید؟ این‌ها از مسائل آشکار و روشنی است که سنت پیامبر در این عرصه مطرح می‌کند.

تصور ما این است که نظام اسلامی بیشتر از اکثر قوانین، نرمش و انعطاف در اجرا را به نمایش می‌گذارد و بر شدت و سخت‌گیری و سنگ‌دلی استوار نیست، به‌رغم این که دارای قوانین قاطعانه‌ای است که به عنوان نظامی مهم و حساس و پیشرفته، آن قوانین را حفظ می‌کند. از جمله این قواعد ثابت موارد ذیل است:

۱. شروطی که بر لزوم آن در احکام شرعی تأکید شده، از جمله عدالت همراه احسان؛ طلاق

دادن زن همراه با احسان به او و...<sup>۱</sup>

۲. تکیه بر اصل مدارا و مسامحه در همه‌ی حقوق و معاملات.<sup>۲</sup>

۳. تکیه بر بعضی شروط در ایجاد پیوندهای اجتماعی یا اقتصادی یا... مانند امانت، راستی، کرم، دروغ نگفتن، بخل نورزیدن، خیانت نکردن و...  
در سنت شریف احادیث بی شماری از این دست وجود دارد و همه‌ی آن‌ها به تأکید بر رابطه‌ی بین اخلاق و رفتارهای اجتماعی و رابطه بین اخلاق و قوانینی که وظیفه‌شان سامان‌دهی جامعه است، اشاره دارد.

---

۱. مانند قول خدای تعالی در سوره بقره آیه‌ی ۲۲۹: «طلاق (طلاق) که رجوع و بازگشت دارد) دو مرتبه است (و در هر مرتبه) باید به طور شایسته همسر خود را نگاه‌داری کند(و آشتی نماید) یا با نیکی او را رها سازد.» ترجمه‌ی آیه الله مکارم شیرازی.

۲. مانند قول خداوند تعالی در سوره بقره آیه‌ی ۱۷۸: «ای افرادی که ایمان آورده‌اید، در حکم قصاص در مورد کشتگان، بر شما نوشته شده است: آزاد در برابر آزاد، و برده در برابر برده، و زن در برابر زن، پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود، چیزی به او بخشیده شود (و حکم قصاص او، تبدیل به خونبها گردد) باید از راه پسندیده پیروی کند. (و صاحب خون، حال پرداخت کننده‌ی دیه را در نظر بگیرد) و او [=قاتل] نیز، به نیکی دیه را (به ولیّ مقتول بپردازد،) (و در آن، مسامحه نکند). این، تخفیف و رحمتی است از ناحیه‌ی پروردگار شما، و کسی که بعد از آن، تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت.» همان.